

قدیمترین دیوان سعدی

اخیراً دیوانی خطی از اشعار شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در خراسان پیدا شده که از نقطه نظر قدمت تاریخ ذیقیمت ترین و کاملترین دیوان سعدی بنظر می رسد

آنچه مشهور است قدیمترین دیوان سعدی دیوانی است که در کتابخانه (لنزیک) یکی از شهرهای آلمان است که گویا تاریخ نگارش آن تقریباً شصت سال بعد از وفات سعدی بوده است و نیز از قرار مجموع دیوان دیگری از سعدی در کتابخانه ملی پاریس Bibliotheque national موجود است که شاید تاریخ آن بیشتر از پنجاه سال بعد از سعدی است و ممکن است دوا این دیگری از سعدی خطی در کتابخانه های مهم و بزرگ دیگر دنیا وجود داشته باشد - ولی آنچه بنظر مبرر سد قدیمترین دیوان سعدی دیوانی است که بازرگی در خراسان بدست آمده است زیرا تاریخ آن در سال ۷۲۱ هجری است و اگر مطابق تحقیقات و ماخذ ضحیحه تاریخ وفات سعدی را ۶۹۱ هجری حساب کنیم تاریخ نگارش دیوان مزبور درست سی سال بعد از وفات سعدی است کاتب این دیوان بطوری که در خاتمه کتاب نوشته شده عبدالصمد بن محمد بن محمود است که سی سال بعد از سعدی موفق با ختم کتابت دیوان سعدی شده است

اسلوب خط این دیوان با دقتیکه از طرف بعضی محققین شده با سالیب همان قرن است و اشعار آنها البته مردف بحروف تهجی نیست و همانقسمت که معمول بوده دال های فارسی با نقطه و [که] ها | کی | و [ه] ها | بی | نوشته شده است

ولی جای تاسف است که در سنوات اخیره شاید در اصفهان یا جای دیگر نقاشی های جدید کنار اصفهان با نقش های خیالی بعضی حکایات در روی پاره از اوراق این کتاب ملصق کرده اند که شاید قسمتی از اشعار در زیر آن نقشه های نامربوط از بین رفته باشد

چند روزی که نگارنده دیوان مزبور را مطالعه و با دواوین چاپی و خطی دیگر مقابله میکردم تفاوت بسیاری در غالب قسمتهای این کتاب و دواوین دیگر و همچنین مزایائی از اشعار در این دیوان پیدا کردم مثلا در غزل مشهور سعدی که مطالعهش اینست

معلمت همه شوخی و دانه روی آموخت جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت
در این دیوان سه شعر ذیل اضافه است

غلام آن لب ضحاک و چشم قلندر که کبید و سحر بضحاک و سامری آموخت
توبت چرا بمعلم روی که بدگرچین بچین زلف تو آئین بتکری آموخت
هزار بلبل دستان سرای عاشق را بیاید از تو سخن گفتن دری آموخت
که هر سه شعر فوق از اشعار غزلی خوب و لطیف سعدی بشماراست.
و نیز اگر بدواوین دیگر سعدی مراجعه شود در غالب آن ها غزل غنیه
[مردف بحروف غین] یکی بیشتر دیده نمیشود که مطلع آن اینست

«برخیز تا تفرج بستان کنیم و باغ چون دست میدهد نفسی موجب فراغ»
ولی این دیوان غزل دیگر غنیه دارد که بی مطلع است و شاید مطلع
آن موقع استنساخ از قلم افتاده باشد که ذیلا نکاشته میشود

بعمد خویش ندانم شبی که مرغ دلم نخواند بر گل رویت چه جای بلبل باغ
ز بند عشق تو امید رستگاری نیست گر یختن نتوانند بندگان بد باغ

ترا فراغت ما گر بود وگر نبود مرا بروی تو از هر دو عالمست فراغ
 ترا که این همه بلبل نوای عشق زند چه التفات بود بر ادای منکر فراغ
 دلیل روی تو هر روی تست سعدی را چراغ را نتوان دید جز بنور چراغ
 و همچنین در غزلی که مطلعش اینست :

« مجلس ما دگر امروز بیستان ماند عیش و خلوت بزمشای کاستان ماند »

شعر ذیل را زیاد تر دارد :

نادر افتد که یکی دل بوصالت نهد یا کسی در بلد کفر مسلمان ماند

برای نمونه مختصری از مزایای دیوان مزبور را بعرض قارئین محترم
 رسانیده و همانطور که فوقاً نوشتیم استقصای زیادی بواسطه عدم فرصت در
 دیوان مزبور نشده والا شاید در بیشتر از غزلیات و قسمتهای دیگر در این
 دیوان مزایا و تفاوتی موجود است - اکنون آقای دانش در خراسان
 مشغول استقصا و مقابله کامل هستند که مزایای آن بدقت سنجیده آمده و درج
 شود - اگر خوانندگان عظام هم از دواوین سعدی دیوانی که تاریخ آن
 در همین حدود باشد سراغ داشته باشند مستمع است بنکارنده اطلاع دهند
 تا وسایل مقابله دواوین قدیمی سعدی فراهم شود که شریک محترم بطبع گردد



﴿ از آثار مرحوم لسان الشعراء ﴾

دل ز دست آرزوها کرد میباید یله
 یا بترک آزیاید گفت چون مردان مرد
 دیولاخی بس مهیبست این کریوه غول را
 کن یله بر خلق نعمتهای رنگارنگشان
 بند حرص از یاببر و ز قید غم آزاد باش
 در خدا آویز و بگریز از هوا زان پیشتر
 تاسک نفس بهیمی را نکوبی سر بسنگ
 تیره کرد آئینه عقل تورا زنت هوا
 زینهار ار ادمستی با گله خوگان مرو
 خشم و شهوت دور گرد از خوی انسانی ترا
 بگذرد تا بر زبان ازنا مرا دیها گله
 یا بنا هنجاری گیتی بیاید حوصله
 جان بدشواری توانی برد از این مرحله
 گرتورا خواهی کند از اگون گون یله
 کز هوای دانه افتد مرغ زیرک در تله
 کز هوس راندن فروماند قوای عامه
 نیست وزنی کوه تقوی تورا یک خردله
 جز فسان ترک از بهرش نیابی مصقله
 زشت باشد آدمی باخوک بودن در گله
 همت مردانه باید بست بر دفعش هله
 با بدامان فراغت کش (لسان) مانند کوه
 و رفتد در جانت از تب لرزه هر دم زلزله

(آثار معاصرین)

چشمه نوش پر خنزره آسان نرسد
 ای بسا رنج دوا باید و بس تلخی صبر
 همه در دور فلک طالب جاهند ولی
 یاد دارم ز معلم که طفلی یک درس
 عجب اندر عجب از طالع نا موزونم
 تا بلب جان نرسد برب جانان نرسد
 ورنه درد دل مجروح بدرمان نرسد
 جهد نا کرده طلبکار بدوران نرسد
 هر که ابجد نکند حفظ به قران نرسد
 کار شوریده شد و باز بسامان نرسد